

و در آغاز کتاب می‌گوید که ابن مقفع کفر و الحاد را از مانی به ارث برده است و ابوحاتم رازی کتاب «اعلام النبوة» را در ردِّ بر کتاب «مخاریق الابناء» محمد بن زکریای رازی نوشته و ابوالحسن خیاط معتزلی «کتاب الانتصار» را در ردِّ بر کتاب «فضيحة المعتزله» ابن راوندی نوشته. و المؤید فی الدین شیرازی نیز در کتاب «المجالس المؤیدیه» قسمتی از کتاب «الزمر» ابن راوندی را رد کرده است.

نکته‌ای که تذکر آن در اینجا لازم است اینکه، اتهام الحاد و زندقه نخست به عنوان «مانوی» و مزدکی صورت می‌گرفته و چون بیشتر از متهمان، کسانی بودند که از علوم شرعی گام فراتر نهاده بودند و به علوم یونانی که در آن روزگار «علوم اوائل» نیز خوانده می‌شد (الفهرست، ص ۱۶۹) میل کرده بودند؛ آن علوم یعنی فلسفه و منطق و مضافات آن نیز کفر و زندقه به شمار می‌آمد.^۱

مبارزه با فلسفه و منطق اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم موارد بسیاری را می‌یابیم که از فیلسوفان و اهل منطق به زشتی یاد شده و به فلسفه و منطق، کفر و زندقه اطلاق کرده‌اند. سیوطی رساله‌ای دارد به نام «القول المشرق فی تحریم الاستغفال بالمنطق» و در آنجا منطق و فلسفه را با زندقه برابر می‌داند، و همو در کتاب «بغیة الوعاة» که در شرح حال صوفیان و نحویان و لغویان است از ادیبانی که آشنا به فلسفه و منطق بوده‌اند به زشتی یاد می‌کند، و شگفت نیست که می‌بینیم جمله «مَنْ تَمَنَّقَ تَزَنَّقَ» از کثرت شیوع جزو امثال سائره گردیده است... حتی اشکال هندسی و دوائر فلکی و دایره‌های عروضی هم کفر و زندقه به شمار آمده است... قفطی در اخبار الحکما گوید: عبدالسلام بن عبدالقادر گیلانی که از اجله دانشمندان بود مورد حسد و کینه قرار گرفت و خلیفه ناصر دستور داد که در حضور جمع، کُتَب او را بسوزانند. منیری ترتیب دادند برای این مارستانه، و او پس از خطبه، فیلسوفان را به باد لعنت و دشنام گرفت و سپس يك به يك از کتابها را برمی‌داشت و پس از نفرین و ناسزا بر مؤلف و کاتب، آن را در آتش می‌افکند. حکیم یوسف سبتی اسرانیلی گوید من در آن محفل حاضر بودم و دیدم که این مارستانه کتابی از این‌هشم در دست گرفت و در میان آن اشاره به دوائر فلکی می‌کرد و به مردم وانمود می‌ساخت که اینها مطالب کفرآمیزی است که برای از بین بردن اسلام آورده شده و سپس آن را در آتش افکند. (قفطی، اخبار الحکما، ص ۱۵۴).

... با این مقدمات روشن می‌شود که مفهوم زندقه و زندیق يك امر ثابتی نبوده بلکه در زمانها و مکانهای مختلف مفهوم آن تغییر می‌کرده. نه تنها مانویان و مزدکیان و فیلسوفان و متفقین زندیق خوانده شده‌اند بلکه رواقص و اهل اعتزال نیز از این نسبت بی‌بهره نمانده و گاه گاه چنین عنوانی یافته‌اند. چنانکه بیهقی، معتزلی و زندیقی و دهری را در يك ردیف ذکر می‌کند. (تاریخ بیهقی، ص ۹۹).

... این جوژی خود ابوحنیان را در کفر و زندقه همایه ابن‌راوندی و ابوالعلاء می‌داند و در یکی از کتابهای خود گفته است: زندیقان اسلام سه تن‌اند: ابن‌راوندی، ابوحنیان توحیدی، ابوالعلاء معری.

زَندَقَه و العباد را فقط از نظر دینی و تاریخی نباید توجیه کرد، بلکه باید جنبه‌های روحی و اجتماعی آن را نیز مورد نظر قرار داد. همین ابن‌راوندی که ابوالفداء او را به عنوان «احمد الزندیق» ذکر می‌کند نخست از متکلمان مشهور بوده و آثار بسیاری داشته و سپس به عللی با اهل اعتزال مخالف شده و آنان او را از خود راندند و همین راندن، در او اثر عمیق باقی گذارد، و سپس عمر خود را با فقر و درویشی گذراندید و به مقاد گفته بیغمبر: «کاد الفقر أن یكون کُفراً» کم کم شکی نسبت به مبادی عالیه بدو دست داد. او به چشم می‌دید که نادانان و بی‌خردان در ناز و نعمت غوطه‌ورند ولی دانایان و فرزانه‌گان برای قوت روزانه خود پریشان‌خاطر می‌باشند. این امور بود که بر کفر و الحاد او افزود و این معنی، از دو بیت مشهور او به خوبی آشکار است:

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقاً
هذا الذی ترک الاوهام حائرة و صیر العالم التحریر زندیقاً

همین درد و ناله است که با لحن ملایم‌تری از نای زندانی بنگکان
یعنی «ناصر خسرو» برمی‌آید:
به عز و ناز به که برنشسته بذفعلی نژند و خوار بمانده به در تکویبیری
بدین سبب متعبر شدند بی‌خردان برفت خلق چو پروانه سوی هر نفری
فقر و درویشی و عدم مساوات و عدالت اجتماعی برخی را
نسبت به مبادی معنوی و روحانی بدبین کرده و بی‌ایمانی و سستی در دین به بار می‌آورده
است. مثلاً می‌بینیم شاعری به نام احمد بن محمد افریقی در پاسخ زن خود که او را بر نماز
نخواندن نکوهش می‌کرد گوید: «من با حالت افلاس و درویشی نماز نخواهم خواند، نماز

اعتراض دیگر
صاحب نظران به
مظالم اجتماعی و
اقتصادی دوران خود

را «تاشها» و «بکتاشها» که بر بستر آسایش غنوده‌اند بخوانند، من که خانه و مرکب و زر و زیوری ندارم اگر نماز بخوانم و شکر خدای به جای آورم منافق خواهم بود...»

... ابن‌راوندی کتب بسیاری در مخالفت با اسلام نوشت، او کتاب «التاج» را در رد بر سُوحدان و «بعث‌الحکمة» را در تأیید تئوت و «الدامغ» را در رد بر قرآن و «الفريد» را در رد بر انبیاء تألیف کرد و کتاب «الطبايع» و «الزُمرّد» و «الامامة» نیز از او می‌باشد. بیشتر کتب او را شیخ ابوعلی و خیاط و زبیری رد کرده‌اند... دربارهٔ علت الحاد او اختلاف است، برخی گفته‌اند از شدت فقر و قاقه بوده است و بعضی دیگر معتقدند ناکامی و محرومیت و نرسیدن به جاه و مقامی که آرزومند بود سبب زندقهٔ او گردید... پس از آنکه کفر و زندقهٔ از او آشکار گشت، معتزلیان به پای خاستند و از سلطان، در کشتن او یاری خواستند. او به کوفه گریخت و در خانهٔ مردی پنهان شد و گفته‌اند که در همانجا مرد^۱ (ابن‌المرتضى، المنية والامل، ص ۵۲).

... بیشتر کتابهای او کفریاتی است که برای ابوعیسی یهودی اهوازی نوشته و در خانهٔ همو مرده است. ... او در کتاب زمرد «شریعت شریفه را ابطال و نبوت را تحقیر کرده است». در این کتاب گفته است ما در سخنان اکثم صیفی می‌توانیم بهتر از «إنا أعطيناك الكوثر» بیابیم... و در کتاب «الدامغ» گفته: خدا که همچون دشمنی خشمگین دارویی جز کشتن برای او نیست پس چه نیازی به کتاب و رسول دارد. او در يك جای، خود را عالم‌الغیب می‌داند و می‌گوید: «وما تَشْفُطُ مِنْ زَرْقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا» و سپس در جای دیگر می‌گوید: «وما جعلنا القيلة التي كنت عليها إلا لنعلم».

و در وصف بهشت، با توجه به آیات قرآن، گفته است که در آنجا نهرهایی از شیر است که البته به درد گرسنگان می‌خورد و از غسل یاد کرده که خالی آن گوارا نیست و به زنجبیل وعده کرده که لذیذ نیست و برای لباس، سُندُس را معین کرده، که برای فرش خوب است نه جامه، و استبرق هم که جز دیبای سبتر چیزی نیست و هر که بخواهد در بهشت چنین جامهٔ ضحیم بپوشد و شکم خود را با شیر و زنجبیل پر سازد مانند عروس کردها و نبطی می‌شود، گویی چشم سر و دل او کور بوده است.

اگر بخواهیم کفر و الحاد و زندقه او را در این جا ذکر کنیم به طول می‌انجامد... ابوالعلاء معری هم، چنانکه گفتیم، متهم به زندقه و الحاد بوده است. روایت شده که او کتابی در معارضه با قرآن نوشته و به «الفصول و الغایات فی محاذاة السور والآیات» موسوم

ساخته است. باقوت حموی ضمن شرح حال ابن الدهان الوجیه النحوی گوید:

سخن وجیه نحوی
با کتابدار

«... مُجیب الدین محمد بن النّجار گفت: روزی وجیه نحوی به دارالکتب رباط مأمونیه رفت و با کتابدار آنجا ابوالمعالی، احمد بن هبة الله به گفتگو و بحث پرداخت تا آنکه سخن از

معزی به میان آمد. کتابدار از او به زشتی یاد کرد و گفت کتابی از او در این جا موجود بود و من اوراق آن را در آب افکندم. وجیه پرسید، مگر چگونه کتابی بود آن؟ جواب داد کتابی بود در نقض قرآن، وجیه گفت کار خطا و ناپجایی کردی. مردمی که آنجا بودند، از گفته وجیه در شگفت شدند. و ابن هبة الله کتابدار نیز خشمگین شد و گفت: آیا مانند تو کسی سزاوار است که این عمل مرا خطا بخواند؟ وجیه جواب داد این کتاب از دو حال بیرون نبوده یا همایه قرآن بوده است و معاذ الله که چنین باشد، پس عقلاً نمی باید از بین برده شود و اگر در مرتبه‌ی پایین تر از قرآن بوده وجودش معجزه‌ای برای قرآن محسوب می شد، گروه حاضر سخن او را پسندیدند و ابن هبة الله نیز به خطای خود می برد و خاموش گشت.» (باقوت حموی، معجم الادبا، ج ۶، ص ۲۳۵).

«... المؤید فی الدین در مجلسهای ۵۱۷ تا ۵۲۲ برخی از گفته‌های ابن راوندی را در کتاب الزمرد نقل می کند و سپس به رد آنها می پردازد. در مجلس ۵۱۷ از او نقل می کند که گفته است: «عقل از بزرگترین نعمتهای خداوند است بر بندگانش، اگر فرستاده خدا موارد تحسین و تفتیح عقل را تأکید می کند، پس اجابت دعوت او مفید نخواهد بود و اگر به خلاف عقل حکم صادر می کند نیوت او قابل قبول نیست.»^۱

در مجلس ۵۱۸ از قول ابن راوندی می خوانیم: «بیغمبر کارهایی را به مردم دستور داده که با عقل منافات و مناقرت دارد، مانند نماز و غسل جنابت و زمی جفیره و طواف گرد خانه‌ای که نه می بیند و نه می شنود و دیدن میان دو کوهی که سود و زبانی ندارند. اینها همه چیزهایی است که عقل آن را صواب نمی شمارد، زیرا چه فرق است میان کوه صفا و مروه، و ابوقیس و حری - و نیز چه فرق است میان خانه کعبه با دیگر خانه‌ها که فقط در آنجا باید طواف کرد.»... این بود نمونه‌ای از گفته‌های ابن راوندی در کتاب الزمرد که المؤید فی الدین شیرازی در مجالس خود آورده و آنها را پاسخ گفته است...»^۲

ناگفته نگذاریم که کلیه افکار و اندیشه‌های مادی ابن راوندی نیز از طرف مخالفین او

۱. همان کتاب، ص ۲۰۱ به بعد.

۲. همان کتاب، از ص ۲۰۹ به بعد.

رد شده است از جمله عقیده او به قدم عالم. چنانکه «... ابو عبدالله جعل که کتابی نوشته و در آن عقیده ابن راوندی را در باب اینکه «جسم از عدم به وجود نمی آید» رد کرده است.»^۱ همچنین «ابن راوندی گفته است که جسد آدمی است که احساس می کند و روح، عرضی است که باطل شده و از بین رفته است.» (البدیه والتاریخ، ج ۲، ص ۱۲۳) در پایان این بحث ذکر این نکته ضروری است که در سرزمین ایران چنانکه خواهیم دید بعضی از سلاطین و روحانیان مغرض، با متهم کردن مخالفان خود به کفر و زندق توانسته اند دشمنان سیاسی و عقیدتی خود را به وضعی فجیع از پای در آورند و به کیفرهای شدید محکوم کنند.

مساءلة قضا و قدر و جبر و اختیار از مهمترین مسائل کلام اسلامی به شمار می رود. و دانشمندان و نویسندگان و شاعران

برخی جبری و جمعی دیگر قدری بوده اند و افکار جبری در آثار شاعر بزرگ ما سعدی انعکاس یافته است... درباره کلمه «قضا» میان مسلمانان اختلاف است. اشاعره می گویند که قضا عبارت است از حکم خداوند به آنچه که بنده انجام دهد. اعم از کارهای نیک و کارهای بد، ولی دانشمندان معتزله و شیعه، این عقیده را قبول ندارند^۲ و می گویند «این معنی یعنی بوجود آمدن کارهای بد و معصیت به وسیله خداوند در بنده، از هیچ یک از مواردی که «قضا» در قرآن به کار رفته مستفاد نمی شود... ابو یعقوب سجستانی، دانشمند اسماعیلی، قضا را به عقل تفسیر کرده، زیرا عقل یگانه قاضی میان خلق است، که به وسیله آن آدمی به ادراک معلومات و ظفر به مطلوبات دست می یابد. و قدر را به نفس تعبیر کرده و از آن نفس ناطقه انسانی را اراده نموده است و به احتمال قوی ناصر خسرو، توجه به همین تفسیر ابو یعقوب سجزی داشته آنجا که گفته است:

هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند
وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا
نام قضا خیزد کن و نام قدر سخن
یا دست این سخن ز یکی نامور مرا
واکنون که عقل و نفس سخنگوی خود منم
از خویشتن چه باید، کردن حذر مرا
ای گشته خوش دلت ز قضا و قدر به نام
چون خویشتن، ستور، گمانی، متبر مرا
و مسلماً او که چنین تفسیری را از قضا و قدر می کرده جای آن داشته که عوام را
ملامت کند بر آنکه گناه و کاهلی و قصور و سستی خود را به قضا و قدر منسوب

۱. همان کتاب، ص ۲۲۶.

۲. دکتر مهدی محقق، بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی، ص ۴۷.

می‌دارند.^۱

گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی که چنین گفتن بی معنی کارِ سُفهاست
خویشتن را چون فریبی چون نهریزی ز بند چون نهی چون خود کس غصیان بهانه بر قضا^۲
ولی سعدی که در اواخر عهد خوارزمشاهیان و در دوران منحنی و بر آشوب حمله
مغول می‌زیسته به اقتضای زمان، قدرت و اختیارات نامحدود بشری را نادیده گرفته و آدمی
را باز بجهت حوادث روزگار انگاشته است تا آنجا که می‌گوید:

کس را به خیر و طاعت خویش اعتماد نیست آن بی‌بصر بُوَد که کُند تکیه بر عصا
تا روز ازلت چه نوشتست بر جبین زیرا که در ازل همه سعدند و اشقیا

قضا به نالهٔ مظلوم و لایهٔ محروم دیگر نمی‌شود، ای نفس بس که کوشیدی
قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه به شکر یا بشکایت بر آید از دهنی
فرشته‌ای که وکیل است بر خزاین باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیره‌زنی.
ولی بیروان مکتب اعتراض و مردانی چون ناصر خسرو با صراحت می‌گوید اگر آدمی
بر افعال خود مجبور باشد، امر و نهی خدا معنی ندارد و خداوند نباید بنده را بر گناهش
عقاب نماید.^۳

اگر کار بودست و رفته قلم چرا خورد باید به بیهوده غم
اگر ناید از تو نه نیک و نه بد روا نیست بر تو نه مدح و نه ذم
عقوبت محالست اگر بت پرست به فرمان ایزد بپرشتد ضم^۴
ستمکار زی تو خداست اگر به دست تو او کرد بر من بستم
کتاب و میمبر چه بایست اگر نشد حکم کرده نه بیش و نه کم
«... حال که بطور اجمال نظر اشاعره و معتزله در مسألهٔ جبر و اختیار روشن گشت
باید یاد آور شویم که شیعه حد فاصل میان آن دو یعنی «امر بین الامرین» را برگزیده و آن
را مُسْتَد به حدیث معروفی که از امام جعفر صادق نقل شده کرده است. آن حدیث عبارت
است از «لا خیر ولا تقویض ولكن امر بین الامرین» این نظر مورد توجه بسیاری از
خردمندان واقع گشته که کوشیده‌اند خود را از دو نقطهٔ افراط و تفریط یعنی جبر و

۱ همان کتاب، ص ۵۱.

۲ تغییر می‌کند.

۳ برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به بیست گفتار، پیشین، از ص ۴۵ تا ۴۲.

۴ بُت.

تفویض بیرون آورده به مرکز «اعتدال» امر بین امرین فرود آیند... ناصر خسرو شاعر و متکلم اسماعیلی گوید:^۱

به میان قدر و جبر ره راست بجوی که سوی اهل خرد جبر و قدر دردد و عناست

ابوالعلائی معری
 (۹۷۳ - ۱۰۵۸ م)
 ابوالعلائی معری فیلسوف و شاعر عالیقدر عرب در سال ۳۴۳ هجری در قریه مغرةالتنعمان از قرای حلب متولد شد و در چهارسالگی در اثر ابتلای به مرض «آبله» از دو چشم کور شد

و تا سال ۴۴۹ که دیده از جهان فرو بست، به گفته خود، گرفتار سه زندان بود: «... ارانی فی التلاتة من سجونى...» یعنی خود را گرفتار سه زندان می بینم: از این خیر شوم مهربس: کوری و خانه نشینی و بقای روح در تنی پلید.

وی پس از فرا گرفتن معلومات ضروری، به تکمیل ادبیات و فلسفه پرداخت. کتب مذهبی عهد قدیم و جدید را از راهبان فرا گرفت و در محیط فرهنگی بغداد با حکمت یونانی و هندی آشنا شد.

چون افکار و اندیشه های این شاعر عرب در عقاید و آراء بعضی از متفکرین ایران و جهان اسلامی مؤثر افتاده و به احتمال قوی مردانی چون حکیم عمر خیام نیشابوری و ناصر خسرو قبادیانی کمابیش تحت تأثیر نظریات فلسفی و اجتماعی او قرار گرفته اند بطور اجمال به ترجمه احوال و بیان آراء فلسفی او می پردازیم:

ناصر خسرو علوی در سفرنامه خود ضمن وصف مغرةالتنعمان درباره این مرد متقی، برکار و شرافتمند چنین می نویسد:

«... در آن شهر مردی بود که وی را ابوالعلاء معری می گفتند. نابینا بود و رئیس شهر او بود. نعمتی بسیار داشت... خود طریق زهد پیش گرفته بود گلیمی پوشیده و در خانه نشسته نیم من نان جوین را به نه گرده کرده شبانه روز به گرده بی قناعت کند... این مرد در شعر و ادب به درجه بی است که افاضل شام و مغرب و عراق معترفند که در این عصر کسی به پایه او نبوده است و نیست و کتابی ساخته آن را «الفصول والغايات» نام نهاده و سخنها آورده است مرموز... او را تهمت کردند که تو این کتاب به معارضة قرآن کردی و پیوسته زیادت از دوست کس از اطراف نزد وی ادب و شعر خوانند و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد.»

ابوالعلاء در عین تقوی و پرهیزکاری به کار تعلیم و تربیت شاگردان و تألیف و تصنیف کتاب می‌پرداخته و کار و فعالیت را رکن زندگی می‌شمرده است «و ادین الناس من یسعی و یحترف» به عقیده این متفکر بزرگ «دین دارترین مردم کسی است که کار و شغلی پیشه کند»^۱

ابوالعلاء با وجود نابینایی از کودکی به فرا گرفتن علم مشغول شد و از برکت هوش و حافظه سرشار در علوم عصر خود پیشرفتی تمام حاصل کرد، در سن یازده سالگی، به شاعری پرداخت و با آنکه در آغاز کار از روش مشئی پیروی می‌کرد دیری نگذشت که تحت تأثیر شرایط محیط، سیره و سبک خاصی پیش گرفت و برخلاف شعرا و متفکرین عصر خویش به جنگ با تعبد و تقلید برخاست و فقط به حکومت عقل و استدلال گردن نهاد.

آثار منظوم و منثور ابوالعلاء زیاد بود، لیکن اکثر آنها به باد فنا رفته و از آن میان اشعاری به نام «لزومیات» باقی مانده است که با مطالعه آن می‌توان به اصول افکار و نظریات این مرد حکیم پی برد. کتاب دیگر ابوالعلاء «رسالة الغفران» است که به یکی از ادبای حلب یعنی علی بن منصور تقدیم نموده، در این اثر بزرگ، شاعر عرب، علی بن منصور را در عالم خیال به بهشت می‌برد تا در آنجا از کلیه ملحدین و کفاری که از میان طبقات مختلف به جهانی مشمول لطف الهی شده و به بهشت راه یافته‌اند دیدن کند. در این دیدار شاعر بلندبایه عرب از زبان ایشان نوادر و حکم و دقایق علمی و اجتماعی بسیاری را بیان می‌کند و با لحنی شیرین و مستدل به مردم عصر خود می‌گوید راه نجات تنها راهی نیست که علمای دین می‌گویند. اگر در مقام مقایسه باشیم رسالة الغفران او شبیه کمندی الهی دانته، و بهشت گم‌شده میلتن می‌باشد، به عقیده این متفکر بزرگ، مردم روی زمین به دو دسته تقسیم می‌شوند: آنها که عقل دارند و دین ندارند، و دیگر آنها که دین دارند ولی از نعمت عقل بی‌بهره‌اند.

انسان اهل الارض، ذو عقل بلا دین و آخر دین لاعقل له

وی در جای دیگر می‌گوید:

شریعتها میان ما کینه‌هایی بریا می‌کنند و اشکال گوناگون دشمنی را میان ما باقی گذاشتند، انسان ذاتاً کارهای خوب را برای آنکه خوب است انجام می‌دهند نه به خاطر ثواب آخرت.

«عقیده ابوالعلا درباره پیامبران... مانند عقیده زکریای رازی و جمعیت اخوان الصفاست که می گویند: «تمام شریعتها ساخته و پرداخته بشر است». ابوالعلا به هیچ رابطه‌ی بین آسمان و زمین معتقد نیست و پیوند مادی یا معنوی محسوسی میان خالق و مخلوق نمی بیند و بر تمام فرستادگان می نازد. و می گویند کتاب الفصول والغایات را برای معارضه با قرآن ساخته است. او می گوید:

«... گفته‌های فرستادگان را حقیقت میندار، که آنها گفتار دروغی را به هم بافته‌اند. مردم به زندگی خوشی مشغول بودند آنها با آوردن امر محالی زندگی را مکرر کردند.»^۱
 «... ابوالعلا معتقد است که انبیاء شریعتها را بدون در نظر گرفتن هدف و نتیجه‌ی وضع کرده‌اند و اغلب مذاهب از مثل اعلی (ایده آل) خالی هستند، ولی خود آنها تصور کردند که سعادت بشر، در این ادیان است، بدین سبب با مسلکها و اعمالی که مورد قبول همگان است آنها را بر کردند و مردم را بوسیله بهشت و دوزخ فریفتند و گروهی به میل و خواسته خود این شریعتها را دست‌بندی کردند تا اینکه فرقه‌های مذهبی به وجود آمدند که هر کدام خود را برحق و دیگران را گمراه می‌دانند و این امر، مخالف نتیجه‌ای است که از شریعتها و نبوت‌های واقعی انتظار می‌رود. عقل در شگفت است و هیچ خبره و دانشمندی این خبرها را بررسی نکرده است.»

چرا بعضی مجوس و مسلمانند و گروهی نصرانی و یهودی شدند؟ و آتشکده‌ها تعبداً زیارت می‌شوند و مسجدها و کلیساها معمورند؟^۲

هر گروهی به خرافاتی پای‌بندند، آیا ممکن است روزگاری، مردم به حقیقت معتقد شوند. سپس ابوالعلا این موضوع را رها می‌کند و از نتیجه بعثت انبیا پرسش می‌کند و می‌گوید: «اگر منظور از این کار اصلاح بشریت بوده است چرا مردم پس از آمدن انبیا در همان حالتی هستند که قبل از بعثت آنها بوده‌اند. اندرزگویان بسیار اندرز گفته‌اند و در دنیا پیمبران زیادی به رسالت آمدند و رفتند و مصیبت و مشکلات بشری همچنان باقی است و درد هنوز تو را رنج می‌دهد... ابوالعلا در اظهار عقیده خود درباره دین اسلام و سایر ادیان صریح و بی‌باک بوده است: مسلمانان و نصرانیان اشتباه کردند و به حقیقت نرسیدند، یهودیان سرگردان شدند و مجوسان گمراه گردیدند. مردم دنیا دو دسته‌اند:

۱. عقاید ابوالعلا، پیشین، ص ۱۶۰.

۲. عقاید ابوالعلا معری، ص ۱۶۴.

عقل بی دین و مؤمن بی عقل!'

اگر از پیشوایان دین چیزی بهرسم گفته خود را با قیاس تغییر می دهند، عقل را با خرافات عوامفریب، متکر می شوند. ای گمراهان به خود آید و بیدار شوید که معتقدات شما تیرنگ پیشینیان است، هدف آنها کسب مقام و جمع مال بود. موفق شدند و سپس هلاک گردیدند و سنت لثیمان ادامه یافت.

اما پیشوایان مذاهب خاصه، هر یک برای کسب مال و جاه به وسیله مذهب خود با دیگران جنگیدند و بشر را به دریای بیکرانی از ستیزه و گمراهی افکندند. گروهی روز «ختم» را بزرگ داشتند. و بعضی به قصد معارضه با آن از روز «غار» تجلیل کردند. مردم برخلاف حقیقت گام برمی دارند. مُتشیع راه افراط در پیش گرفت و «شاری» ناصبی راه تفریط.

... ابوالعلا نسبت به پیشوایان مذاهب فقهی (انتم اربعه) که در شکل واجبات دینی حلال و حرام و قبول یا رد بعضی مطالب اختلاف کرده اند و نیز به فقیهان طرفدار آنها کوچکترین ارفاقی نکرده است:

شاقعی چیزی را جایز و حلال دانست که ابوحنیفه آن را جایز نشمده بود:

پیران و جوانان ما گمراه شدند و دوشیزه یا عجوزی هم هدایت نگردید.

«به نظر ابوالعلا: «... دین عبارت است از خوش رفتاری با تمام مردم، کسی که منکر حق مردم است چه دینی دارد.»

مهار کردن نفس و او را به کار خیر واداشتن از اداره کردن لشکری انبوه، مشکلتتر است.

... ابوالعلا درباره عقل، مبالغه کرده و آن را پیامبر دانسته است:

ای فریب خورده، اگر عقل داری، حقیقت را از او بهرس که هر عقلی پیامبری است.

تا زنده ام کار نیک خواهم کرد، روزی که مردم، بر من نماز مگزار.

از کسری و پیروان او و نیز شستن صورت با بول گاو درشگفتم!

و از گفته های یهودیان به اینکه خدا، ترشح خون قربانی و بوی کباب را دوست دارد درحیرتم.

و نیز از گفته نصارا؛ که خدا مظلوم واقع شده و حقش پایمال گردیده و کسی او را بازی نکرده است!

و از گروهی که از شهرهای دور آمدند تا رمی جمره و لثم حجر^۱ کنند.
از گفته آنها در شکستم، آیا تمام مردم از دیدن حقیقت محرومند؟

نظریات انتقادی: دستی که بانصد دینار دبه آن است برای چه در سرقت ربع دینار قطع می‌شود، به وارثان میت در روز وفات او تبریک بگویند که آنها به ارث رسیدند و مرده راحت شد.^۲

«پادشاهان را می‌بینم که به ملت توجهی ندارند، پس برای چه مالیات و عوارض می‌گیرند.»^۳

امیرشان با خیانت به امارت و فرمان‌روائی رسیده و زاهدشان با نماز شکار می‌کند. ۴
اگر گناهکار به اجبار گناه می‌کند پس عقاب او ظلم است.

می‌گویند پایان روزگار نزدیک شده و از عمر زمانه جز لحظه‌یی باقی نمانده است.^۵
دروغ می‌گویند و از پایان روزگار خبری ندارند از این دروغگویان خیالیاف حرف گوش نکند.

ای بنی اسرائیل آیا می‌توان به مسیح شما امیدوار بود؟

هیئات، با جهل و حماقت نمی‌توان حقیقت را تشخیص داد. مطالب بی‌اساسی را می‌بینم که به وسیله تمام امتها برگزیده شده و آنها را مختصر یا مفصل نموده‌اند.

اصول عقاید و افکار ابوالعلا
«برای آنسن جز آنچه می‌بیند و حس می‌کند چیزی وجود ندارد
و از غیب بی‌خبر است.»^۶
«از کسی که مردم را به خیر دعوت می‌کند پیروی خواهیم کرد و
از دنیا رخت برمی‌بندم درحالی‌که جز عقل پیشوایی ندارم.»^۷

«اخبار گمراه‌کننده‌یی که برای تو نقل می‌کنند اگر موافق عقل نباشد قبول مکن -
مردم امیدوارند که پیشوایی سخنور با لشکری فراوان ظهور کند و سخنوری در جمع
خمشان بدید آید.»^۸

پنداری دروغ است، پیشوایی جز عقل وجود ندارد که در صبح و شام مردم را

۱. مقصود اعمالی است که حاجیان هنگام زیارت کعبه انجام می‌دهند.

۲ و ۳. عقاید ابوالعلا. پیشین، عمر فروغ، ص ۱۷۱ و ۱۷۲ و ص ۸۹.

۴ و ۵. همان کتاب، ص ۹۰ و ۹۱.

۶ تا ۸. نقل و تلخیص از عقاید ابوالعلا، اثر عمر فروغ، ترجمه خدیو جم، ص ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۳ و ۱۳۹.

رهبری می‌کند...

اگر از عقل اطاعت کنی هنگام حرکت و سکون برای تو خوشبختی می‌آورد. با عقل مشورت کن و از غیر او بگریز زیرا عقل بهترین راهنمای خوشبختی است.
از مردمی که دیانت آنها جز نیرنگ و رشوه‌گیری نیست اطاعت مکن چون سخنها دربارهٔ دین متباین است، در جریان این معارضه، منکر، موحد و مشرک به وجود می‌آید.
از زندگی ملول شدم، تا کی با ملتی که امیرانشان به نادرستی انجام وظیفه می‌کنند زندگی کنم. به رعیت ستم کردند و فریب او را مباح دانستند، مصالح مردم را نادیده گرفتند، درحالیکه به حقیقت اجیر آنها بودند.^۱

چنانکه دیدیم ابوالعلائی معری در عین تقوی و پرهیزکاری متفکری مادی بود (و در دیوان لزومیات و رساله غفران یا بهشت و دوزخ، با بیانی ساده و بی تکلف، اعتقاد به روز رستاخیز، غرضهٔ محشر، جن و پری و شیطان، و عقیده به شفاعت را به باد استهزا می‌گیرد، بعضی این مرد متفکر را به مناسبت آثاری که از خود به یادگار گذاشته فیلسوف شعرا و شاعر فلاسفه می‌خوانند.

ابوالعلاء در زمرهٔ دانشمندانی است که عالم را قدیم، جاودانی و پایان‌ناپذیر می‌داند.

دوران پیری ابوالعلاء «... ابوالعلاء از خود با «طنزی» مالیخولیایی سخن گفته است که اندکی خیالپردازهای «سکارون»^۲ را به خاطر می‌آورد. در^۳

یکی از نامه‌های چنین نوشته است: «خدا می‌داند که نیروی شنوایی و بینایی من خراب است، سرنوشت در آن هنگام که چهار ساله بودم این امراض و علتها را بر من فرو فرستاد... يك سلسله مصیبتها بر این افزوده شد، که اکنون مرا به صورت شاخهٔ خمیده‌ای درآورده است و بالاخره در این سالهای اخیر زمین گیر شدم و نمی‌توانم از جای خود بلند شوم - این همه درد و رنج، موجب آن نشد که شاعر نابینا، بدبین و مأیوس شود و عطوفت و نیکخواهی خویش را به ابناء بشر، از کف بدهد. نامه‌های وی آکنده از نشانه‌های سحرآمیز شادی‌بخش و تحقیق و تردید در صحت معتقدات بشری است... احساس و روح نقادی، تقریباً همیشه در آثار معری به یکدیگر پیوسته است...»^۳

۱. نقل و تلخیص از عقاید ابوالعلاء، اثر عمر فروغ، ترجمهٔ خدیو جم، ص ۱۲۲ - ۱۲۶ - ۱۲۳ و ۱۴۹.

2. Scaron

۳. بارون کارادورو، متفکران اسلام، ترجمهٔ احمد آرام، ج چهارم، ص ۲۲۴ تا ۲۳۱ (به اختصار).

نظر ویل دورانت
ویل دورانت دربارهٔ ابوالعلائی معری می‌نویسد که وی: «در هشتادسالگی بمرد، به گفتهٔ یکی از پیروانش، یکصد و هشتاد شاعر در تشییع جنازه‌اش بودند و هشتاد و چهار تن از علماء بر قبرش مرتبه گفتند. شهرت وی در مغرب زمین به سبب ۱۵۹۲ قطعه شعری است که به عنوان «لزومیات» معروف شده است. ابوالعلا در این اشعار، چون دیگر شاعران از زن و جنگ سخنی نگفته، بلکه جسورانه، از مهمترین مسائل زندگی بحث کرده است:

آیا باید پیرو عقل باشیم یا وحی؟
آیا پس از مرگ زندگی هست؟
آیا زندگی ارزش بودن دارد؟
آیا خدایی هست؟

شاعر گاه و بی‌گاه به ایمان تظاهر می‌کند، ولی می‌گوید این تظاهر، احتیاطی معقول، برای دوری از خطر مرگ است که مایل بدان نیست. وقتی از مجال سخن دارم صدای خود را بلند می‌کنم، وقتی از یقین سخن دارم آهسته می‌گویم.

ابوالعلا مستمعان خود را اندرز می‌دهد که وقت خود را به کار خج تلف نکنند و به يك دنیا قناعت کنند. به نظر او، دنیا گناه ندارد و بی‌جهت آن را ملامت می‌کنیم، ملامت در خور من و امثال من است.

انگور و شراب و پیمانان و شرابخوار، کدام يك راملامت باید کرد؟ شراب گیر یا شراب‌خوار؟

و با طنزی نظیر ولتر می‌گوید:

در فطرت مردمان ستمگری را عیان دیده‌ام ولی در عدالت آنکه ظلم آفرید تردید نیست.^۱

زکریا گوید: روزی معری به من گفت اعتقاد تو چیست، در دل گفتم اکنون اکنون عقیدهٔ معری را خواهم دانست. گفتم من «شاک و مرتابی»^۲ بیش نیستم، گفت شیخ تو، نیز مثل توست و این خلکان نیز در ترجمهٔ احمدابن یوسف منازی آورده است که وی نزد ابوالعلا رفت و ابوالعلا شکایت می‌کرد که مردمان مرا آزار می‌کنند، احمد گفت، آنان را با تو چکار، که دنیا را بدیشان واگذاشته‌ی، ابوالعلا گفت و آخرت را نیز، باز یاقوت گوید قاضی ابویوسف عبدالسلام قزوینی گوید: معری به من گفت من در عمر خویش هیچکس

۱. تمدن اسلامی، پیشین، ص ۱۹۰ به بعد.

۲. شاک و مرتابی، یعنی شک کننده.

را هجا نگفتم، گفتم راست می‌گویی، مگر انبیاء علیهم‌السلام را...

هوش و حافظه ابوالعلا
ابوزکریای تبریزی شاگرد ابوالعلا گوید: «روزی در مسجد
معرّۃ‌التعمان نزد وی بودم... سالها بود هیچکس از مردم تبریز
بدین شهر نیامده بود، یکی از همسایگان خود را در مسجد دیدم، سخت شادمان
شدم. ابوالعلاء گفت چه رسید، ماجرا بگفتم، گفت برخیز و با او سخن گوی، برخاستم و
به زبان آذری، دبری با یکدیگر سخن گفتیم، هرچه خواستم از وی پرسیدم، چون
بازگشتم ابوالعلاء گفت، این چه زبانی است، گفتم این زبان مردم آذربایجان است، گفت من
این زبان ندانم و فهم نکنم، ولكن آنچه باهم گفتید من حفظ کرده‌ام و همه الفاظ ما را
بی‌زیاد و نقصان تکرار کرد، و همسایه مرا سخت شگفت آمد...»^۱

عقیده ابوالعلا
بهرترین زنان، آنهایی هستند که فرزند نزنند و اگر زاییدند
بهرترین نسل آن است که سودمند باشد.
تعدد زوجات موجب آزار زنان است. به آزار زنان آزاده راضی مشو.
اگر فریب روزگار و مردم را خورده‌ی و قصد ازدواج داری يك زن زیبا تو را بس
است.

اگر پیری ثروتمند و نیرومند، با زن جوانی ازدواج کند گناه او قابل اغماض است.
يك زن تو را بس است در اندیشه زنی دیگر مباش که بدبختی می‌آورد.
زنها مانند شیشه‌اند باید با آنها مدارا کنی و گرنه شکسته می‌شوند.
فرزندى که از نکاح حلال به وجود آید، با کودکی که از جماع نامشروع تولید
می‌شود فرقی ندارد.

آیا در بشریت، يك نفر باك پیدا می‌شود یا همه ناپاکند؟
نصارا دختر عمو را حرام می‌دانند، درحالی که مجوس (زرتشتیان) با خواهران خود
ازدواج می‌کنند.

ابوالعلا، در اشعار خود، مردم را به احترام و گرمی داشتن پدر و مادر توصیه می‌کند.
و در مورد مقام والای مادر می‌گوید: «سنگینی تو رابه آسانی حمل کرد و دو سال تو

۱. زبان ترکی.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ص ۶۴۶.

را شیر داد و به خاطر تورنج فراوان تحمّل کرد.^۱

ابوالعلائی معری گفت: «دستی که پانصد دینار دبه آن است برای
باسخ علم الهدی به
چه در سرقت ربع دینار قطع می شود.»^۲
ابوالعلائی معری
سید مرتضی علم الهدی در پاسخ او می گوید:

عِزَّ الْأَمَانَةِ أَغْلِيهَا وَ ارْخَصْهَا ذِلَّ الْخِيَانَةِ فَأَقْهَمُ حِكْمَةَ الْبَارِي

یعنی عزت و گرانیهای «امانت» گران کرد ارزش دست را و خیانت موجب ذلت و
پستی آن گردید. پس حکمت خدا را دریاب.

ابوالعلا در طول عمر ۸۶ ساله خود زنی اختیار نکرد و از خوردن گوشت حیوانات
خودداری نمود و به هیچ موجود زنده‌یی آزار و اذیت نرسانید. می گویند چون هنگام
مرگش فرا رسید وصیت کرد که بر سنگ قبرش این بیت را بنویسند:

هَذَا جَنَاهُ أَبِي عَلَيَّ وَمَا جَنَيْتُ عَلَيَّ أَحَدًا

این جنایت پدرم بر من است اما من به کسی جنایت نکردم

ابویوسف یعقوب ابن اسحاق، متفکر و فیلسوفی عرب است که
بکندی
قبلاً به طور اجمال به نظریات فلسفی و اجتماعی او اشاره

کردیم. پدرش والی کوفه بود. تربیت علمی و عقلی او در بغداد صورت گرفته است. در
دوران رشد علمی، به دربار خلفا راه یافت و در زمان متوکل به سعایت دشمنان، میان او و
خلیفه کدورتی پدید آمد.

کندی در علوم متداول زمان خود دست داشته و کتب و رسالات
آثار فرهنگی او
فراوان در فلسفه و منطق و حساب و هندسه و نجوم و طب و

سیاست و غیره تألیف کرده است. که در افکار و آرای دانشمندان ایران و دیگر ملل
اسلامی مؤثر افتاده است. کندی فیلسوفی التقاطی بود. وی تحت تأثیر نوافلاطونیان به
جمع و توفیق میان آراء افلاطون و ارسطو پرداخت و در عین حال کوشید که اصول فلسفی
او، منافاتی با دین اسلام نداشته باشد و به همین جهت در بسیاری از معتقدات دینی با
معتزله همراه است. کندی اجسام را از لحاظ بُعد متناهی می داند و در نتیجه به تناهی و
حدوث اجسام و به حدوث عالم معتقد است! و خداوند را، مانند معتزله، از صفات

۱. عقاید ابوالعلا. عمر فروغ، ترجمه خدیوچم، ص ۲۶۹ به بعد.

۲. عقاید ابوالعلا. پیشین، ص ۸۹.